

تصحیح و توضیح ابیاتی از دیوان ناصر خسرو بر گرفته از کلاس استاد جمشید مظاهری

دکتر لاله معرفت

پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

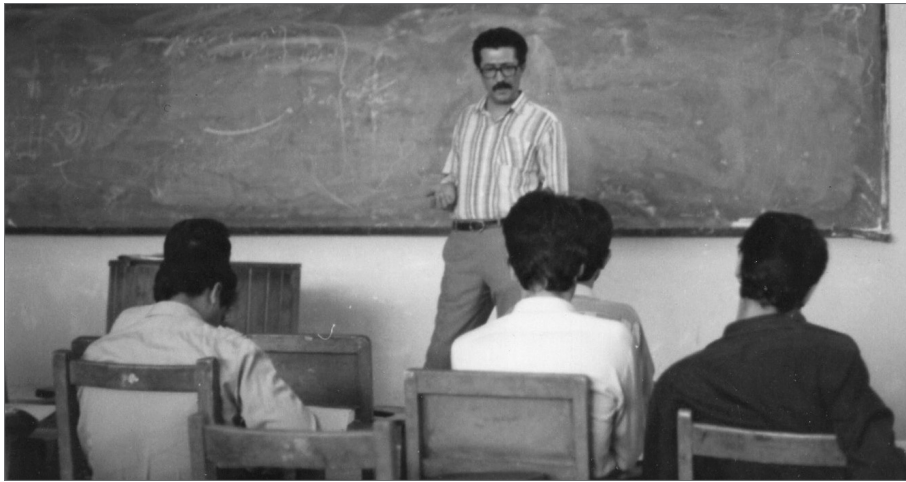
سال ۱۳۸۴ بود که دیوان ناصر خسرو را در محضر استاد مظاهری می‌خواندیم؛ در یادداشت‌هایم حرف‌های استاد را کلمه‌به‌کلمه با رنگ سبز نوشته‌ام؛ از پاسخ به سؤال‌ها گرفته تا توضیحاتی که خودشان لازم می‌دیدند. این نوشتار، یادی است و کلامی است از آن لحظه‌های ناب.

پیش‌سخن

دیوان ناصر خسرو یکی از تخصص‌ها و زمینه‌های مورد علاقه استاد مظاهری بود. در این زمینه چند اثر از ایشان به چاپ رسیده است: شرح مشکلات دیوان ناصر خسرو ادیب پیشاوری (۱۳۶۳)، مقاله «گزیده اشعار ناصر خسرو» (۱۳۶۳) و مقاله «توضیح درباره برخی از لغات در دیوان ناصر خسرو» (۱۳۸۳).

در این نوشتار به برخی از افادات شفاهی استاد مظاهری بر ۵۰ قصیده^۱ نخست دیوان (تصحیح مینوی- محقق) پرداخته شده و کوشش شده تا از تکرار نکاتی که در نوشته‌های استاد آمده است، صرف نظر شود. این نکته‌ها را در سه بخش تنظیم کرده‌ام: الف) تصحیح ابیات: در این بخش، ملاحظات استاد در باب پاره‌ای از ضبط‌ها یا نسخه‌بدل‌ها، دقایق دستوری و نکات مربوط به وزن و قافیه نشان داده شده است. ب) توضیحات: ایضاحات استاد درباره برخی از ابیات که مشتمل بر فقه‌اللغه، قرائت صحیح بیت، تشخیص وزن درست و نقد معنایی و دستوری ابیات در شروح و گزیده‌های دیوان است. ج) ارجاعات: شامل اشارات استاد به برخی منابع مرتبط با ابیات می‌شود.^۲

۱. آغاز این کلاس به صورت رفع اشکال‌های نگارنده در خدمت استاد شکل گرفت و پس از مدتی طالبانی دیگر به این جمع اضافه شدند؛ بدین جهت از قصاید دیگر، حتماً دوستان نیز یادداشت‌هایی دارند.
۲. تقریرات استاد جمشید مظاهری، با علامت ستاره (*) مشخص شده است و غیر آن، نشان‌دهنده توضیحاتی است که نگارنده برای تکمیل مطلب افزوده است.



الف - تصحیح ابیات

۱. آزار مگیر از کس و بر خیره میازار کس را مگر از روی مکافات مساوا (۱۳/۲)^۱
 * باید باشد: مکافات و مساوا. هردو باب مفاعله است و اضافه آن دو حشو می شود.
 متن چ^۲، ضبط «مکافات و مساوا» دارد.

۲. جهانست باهن ببايدش بستن به زنجير حکمت ببند اين جهان را (۳/۵)
 * «باید» یعنی چه؟! «نبایدش» صحیح است.

جهان جهنده را با آهن نمی توان بست، با زنجیر حکمت آن را در بند کن. نسخه م نیز «نبایدش» ضبط کرده است.

۳. ناصر خسرو در قصیده ای که در مورد صنعت و حکمت خداوند سخن می گوید، چنین می سرايد:

(نه فرسودنی ساخته ست این فلک را نه آب روان و نه باد بزان را)
 ازیرا حکیم است و صنع است و حکمت مگو این سخن جز مر اهل بیان را

(۱۴/۵)

* واو دوم زاید است: «ازیرا حکیم است و صنع است حکمت»؛ «حکمت» مُسند است: ازیرا حکیم است و صنع، حکمت است.

۴. یکی شایگانی بیفگن ز طاعت که دوران برو نیست چرخ گران را (۳۳/۵)

* «گران» [در محل قافیه] تکرار شده است (← بیت ۱۰ همین قصیده)؛ «کیان» درست است. بعضی هم «گیان» خوانده اند به معنی «خیمه».

۱. شماره نخست، مربوط به قصیده و شماره دوم عدد بیت از دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مینوی- محقق است.

۲. «چ» نشانه نسخه چاپی (تقوی، تقی زاده، دهخدا، مینوی) است که مینوی- محقق در دیوان ناصر خسرو به کار برده اند.

متن «چ» نیز «چرخ کیان» است.

بر چرخ محیط است، مگر عالم روح است دارنده دهر است، مگر چرخ گیان (متن: کیان) است
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۱۷۷)

(نیز نک. مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۱۸۸ و ۲۱۹؛ صادقی، ۱۳۸۹: ۱۵۶ و ۱۵۷؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴۲۷۵).^۱

۵. بر من تو کینه ور شدی و دام ساختی وز دام تو نبود اثر نه خیر مرا (۲۳/۶)
* نبود اثر: «نه بود اثر...»

۶. روی نخواهی که به قبله کنی تات نخواهند چو تخته ستان (۳۲/۷)
* چو: «به» (؟)

۷. خود سپس آرزوی تن مرو چون خُرّه بد سپس ماکیان (۴۳/۷)
* خود، یعنی: بهیچ وجه، اصلاً. «خُرّه بد» (؟). خروس بد معنی ندارد؛ مگر خروس خوب هم داریم؟!
من فکر کنم بوده: «چون خُرّه بر سپس ماکیان» یا «همچو خُرّه بر سپس ماکیان».

۸. (سبک باری کنی دعوی و آنگاه گناهان کرده بر پشتت بانبار)
چو کفتاری که بندندش بعمدا همی گوید که «اینجان نیست کفتار»

(۳۵/۹)

* «همی گویند» به جای «همی گوید» درست تر به نظر می آید؛ چون خود کفتار که نمی گوید اینجا
کفتار نیست:

همچو کفتاری که می گیرندش و او غره آن گفت کین کفتار کو

(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۸۱/۴)

* ایضاً: *کلیله*، یادداشت مینوی، ص ۲۱۵: اعتقاد قدما برین بوده است که کفتار از آواز خوش و بانگ
دف و نای لذت می برد و وقتی که می خواستند کفتار را بگیرند با ساز و نوازندگی به جانب سوراخ او
روی می آوردند و در حینی که پناه گاه او را با کلند و تبر به تدریج وسیع تر می کردند به آواز می خواندند
که «کفتار در خانه است؟ کفتار در خانه نیست!» و گمان می کردند که کفتار معنی این کفتار را
می فهمد و می اندیشد که مردمان او را نمی بینند. از جای نمی جنبد تا آنکه که گرفتار می شود.
مولانا در جای دیگر نیز می گوید:

خود گرفتستت تو چون کفتار کور این گرفتن را نبینی از غرور
می گوند این جایگه کفتار نیست از برون جویید کاندرا غار نیست
این همی گویند و بندش می نهند او همی گوید ز من بی آگهند
گر ز من آگاه بودی این عدو کی ندا کردی که این کفتار کو؟

(مولوی، ۱۳۹۳: ۲، ب ۳۳۶۳-۳۳۶۰)

۱. با سپاس از دوست فاضلم دکتر گلپور نصری که شواهد و منابع واژه کیان را به من یادآور شدند.

۹. زآتش از بر فروخته خویش کرد بآیدت روی خویش کباب (۲۶/۱۳)
 * «برفروخته خویش»: یا باید کسره اضافه حذف بشود و یا به صورت «فَرُخْتَهُ» تصحیح گردد.
۱۰. چاکر قفچاق شد شریف ز دل حرّه او پیشکار خاتون شد (۲۳/۳۷)
 * «دل» باید «ذل» باشد. فاعل: شریف. شریف از خواری، چاکر قفچاق شد. قفچاق: نام گروهی از ترکان و جایی نزدیک کاشغر (کاشغری، ۱۳۷۵: ۸۱۶)
 یکی از شرح‌ها «شریف» را شریف علوی دانسته و «ز دل» را از صمیم دل و از میان جان، معنی کرده است (غلامرضایی، ۱۳۷۸: ۱۶۵).
۱۱. ستمگاری و اندر جان خود تخم ستم کاری ولیکن جانت را فردا گزاید تخم بار سم (۳۱/۳۸)
 * فکر کنم در کتابت جا به جا شده، انتظار می‌رود «بار تخم سم» باشد.
 متن «ج» نیز: بار تخم سم
۱۲. طمع پالان و بار منت آمد تو ماندی زیر بار و زشت پالان (۲۳/۴۸)
 سوال نگارنده: لطفا بیت را قرائت کنید.
 * قرائت مصراع اول هیچ توجیه عروضی ندارد. یک حرف کم است. به نظر من «ت» کم دارد: پالان و بارت. مصححین ظاهراً بار خوانده‌اند که صحیح نیست^۱.
۱۳. ز بس دنیا زبردستان بماندند به زیر دست قومی زبردستان (۵۲/۴۸)
 * اگر برای «ز بس دنیا» حذفی قائل شویم، معقول نیست. فکر کنم نسخه باید باشد: «ز بس دستان زبردستان بماندند» یعنی از حقه‌بازی؛ دنیا دنیای مکاری شده است.

ب - توضیحات

۱. ناصر خسرو در آغاز یکی از قصاید خود می‌گوید:
 (به چشم نهران بین نهران جهان را که چشم عیان بیند نهران را)
 نهران در جهان چیست؟ آزاده مردم ببینی نهران را، نبینی عیان را
 (۲/۵)
 * ببینی نهران را، یعنی ببین نهران را. نبینی، یعنی مبین. مصرع خاقانی:
 ببینی که لب دجله چون کف به دهان آرد (خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۵۸)
 نیز همین طور است اما فکر می‌کنند سؤالی است. گاه به خودمان هم امر می‌کنیم: بَرَم.
۲. چه گوئی بود مستعان مستعان گر نباشد چنین مستعین مستعان؟ (۱۶/۵)
 * اگر چنین (مستعین برای مستعان) نباشد، مُسْتَعَان، مُسْتَعَان است؟ (مسعود مرادی دانشجوی
۱. گاه این ابیات بی‌توجه به شکل صحیح آن همچنان نقل شده است (رک. صفری، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

سال ۷۰)^۱ ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود. اگر همه چیز ضایع شود، خدا دیگر خدا نیست. صانع بدون صنع معنا ندارد. مستعان = خدا^۲.

از این بیت برداشت‌هایی مخالف با این معنا نیز استخراج شده‌است: چرا بیهوده می‌گویی باید مستعینی باشد تا مستعان وجود داشته باشد، خیر اینچنین نیست، خداوند متعال چه انسان را خلق می‌کرد و چه نمی‌کرد، خدا بوده و هست. (دزفولیان، ۱۳۷۵: ۱۰۷) و شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، نیز در معانی واژه‌ها به خطا رفته‌است؛ «مُستعان» را به معنای «یاری‌شده» و مستعین را «یاری‌کننده» ذکر کرده و در معنی بیت نیز آورده‌است: نظر تو چیست؟ آیا یاری‌شده می‌تواند وجود داشته باشد اگر یاری‌کننده‌ای برای او نباشد؟ پس وقتی بشر در جهان هست، معلوم می‌شود که خدایی نیز وجود دارد. (محمّدی، ۱۳۸۱: ۵۲) و به تبع آن بیت بعد نیز که تمثیلی برای اثبات ادعای این بیت است، معنای محصّلی نخواهد داشت.

۳. همانا چنین مانده زین پست از آنی که در اندۀ اسپ رهوار و زینی (۳/۸) در یکی از شرح‌ها «زین پست» را صفت مرکب محسوب کرده‌اند، در معنی آنکه زین اسبش پست باشد، کنایه از شخص بی‌مقدار. (شعار، ۱۳۷۲: ۱۶۰)

* صحیح آن است که: چنین مانده از این‌گونه پست از آنی که...

این نکته در مقاله‌ای نیز توضیح داده شده‌است (نک. محّتی، ۱۳۷۰: ۳۰).

۴. تو مر زرق را چون همی فقه خوانی چه مرد سخن‌های جزل و متینی؟ (۳۳/۸) استاد یادداشتی را که بر این بیت نوشته شده بود: چون تو فقه را برای ریا و تزویر می‌خوانی، چگونه می‌توانی اهل سخنان استوار و فصیح باشی؟! (شعار، ۱۳۷۲: ۱۶۱)، این‌گونه تصحیح کردند: * چون، یعنی وقتی؛ تو نام زرق و ریا را فقه گذاشته‌ای. چون در آن زمان پول می‌دادند تا حکمی را شرعی کنند! «فقه است مران بیهوده را نزد شما نام».

۵. نیکی الفنج و ز پرهیز و خرد پوش سلاح که بر این راه یکی منکر و صعب اژدرهاست (۱۴/۱۰) * صعب و منکر جاهای دیگر هم آمده یعنی سخت و عظیم، سخت و بزرگ. جالب است فرهنگ سپهسالار (ص ۱۲۹) جلوی «زنده» نوشته‌است: منکر و عظیم. پس «منکر» به معنی عظیم است. در ضمن «زنده» در معنی بزرگ است؛ حتی در زنده‌رود:

رنگ تیغش صاعقه‌وار است کاندر عکس او سنگ خارا بفرزند گرچه صعب و منکرست
(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۷)

۱. از ویژگی‌های شاخص استاد، رعایت امانت بی‌اندازه بود. در گوشه‌کنارهای کتابشان گاه اسم‌هایی به چشم می‌خورد از دانشجویانی که هنگامی که استاد موضوعی را طرح می‌کرد، نکته‌ای قابل بحث را در کلاس گوشه‌اند و استاد همیشه نکته مورد نظر را - بی‌پروا از نگاه خرده‌گیران و خودنمایان - با نام مطرح‌کننده آن ذکر می‌کردند و بزرگ‌منشانه تدریس را یک تعامل می‌دانستند.

۲. این نکته در مقاله‌ای که در نقد شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی نوشته شده بود نیز آمده‌است (← عیدگاه، ۱۳۸۶)

شارحان در برابر آن، زشت و سهمناک (حلبی، ۱۳۸۳: ۴۷) آورده‌اند. نیز «منکر» را زشت و ناپسند معنی کرده‌اند و «صعب» را قوی و بامهابت (محمّدی، ۱۳۸۱: ۹۰).

۶. از فعل به فضل شو بیفزای وز قول رواندکی فرورند (۴/۱۱)
گزیده اشعار ناصر خسرو ذیل این بیت، «فضل» را «فضیلت» معنی کرده‌است: در عمل به سوی فضیلت برو و آن را بیش کن (شعار، ۱۳۷۲: ۱۲۱). نیز: برو به افعال فضیلت‌مندانه خود بیفزای و در مقابل از حرف و سخن خود بکاه (غلامرضایی، ۱۳۷۸: ۱۴۸).
* فضل: افزونی (مقابل اندکی در مصراع دوم).

۷. قصیده ۱۶ با مطلع:
هرکه چون خر فتنه خواب و خور است گرچه مردم صورتست آن هم خر است
* حرف روی (راء) در قافیه‌های این قصیده، با کسره تلفظ می‌شود؛ مانند شعر زیر از کمال اسماعیل:
دلَم در آرزوی عشق روی جانانست به عشق می‌نرسم این همه بلا زانست ...
چو دیده‌ور شدی آنکه حجاب بسیارست که شرح هریک از آنها بباید دانست
(کمال اسماعیل، ۱۳۴۸: ۷۹۴)

در نظر نگرفتن این نکته، موجب غلط‌خوانی و در نتیجه معنای غلط می‌شود؛ مثلاً در مورد بیت زیر:
چشم دل را باز کن بنگر نکو زانکه نفتاد آنکه نیکو بنگرست (۱۰/۱۶)
گفته‌اند: «راء» در اصل کسره دارد ولی برای رعایت قافیه به فتحه تلفظ می‌شود، و شاید «نیکو بنگر است» باشد. نیکو بنگر: نیکو بنگرنده، صفت فاعلی (شعار، ۱۳۷۲: ۱۳۹)؛ در حالی که «بنگریست» است. در قصیده ۴۰ هم باید خواند: بارست، نیارست، دشوارست... مرحوم قزوینی در چاپ المعجم اینها را کسره تلفظ می‌کنند.

۸. چو روز دزد ره ما گرفت اگر به سفر بجز به شب نرویم، ای پسر، سزاواریم (۲/۳۳)
* روز باید ساکن باشد.

۹. برون کرده‌ست از ایران دیو دین را ز بی‌دینی چنین ویران شد ایران (۱۴/۴۸)
* جواب آن کس است که می‌گوید ناصر خسرو افغانی بوده‌است؛ کسی کتابی نوشته و گفته مولانا و ناصر خسرو و... همه از غزنه بوده‌اند و ایرانیان آنها را به خود نسبت می‌دهند.

۱۰. ز دیوان زرق و دستان‌شان نخرم چو زد بر دست من دستش سلیمان (۳۲/۴۸)
* «خریدن» لهجه بوده‌است چون همه جا مشدد آورده‌است. المعجم نادرست گفته‌است که تشدید مخفف و تخفیف مشدد، از تعقید است.

۱۱. چو تشنه نباشد کس آنجا پس آن چه جای شراب هنی و مریست؟ (۳۵/۴۹)
* هنی و مری نام دو مکان هم هست (رک. معجم البلدان).

الهنی والمری: معناهما معلوم: نهران بإزاء الرقة والرافقة حرهما هشام بن عبد الملك وأحدث فیهما

واسط الرّقة ثم إن تلك الضيعة أعنى الهني والمرى قبضت في أول الدولة العباسية وانتقلت إلى أمّ جعفر و زادت في عمارتها. (ياقوت حموي، ۱۹۷۷: ۴۱۹/۵)

ج - ارجاعات

۱. درباره واژه «زمین» در بیت زیر در مقاله‌ای از استاد مظاهری توضیحاتی ارائه شده است (نک. مظاهری، ۱۳۸۳: ۳۱)؛ اما ارجاعاتی که در مورد بی حد بودن مکان ذکر کردند عیناً اینجا ذکر می‌شود: مکان و زمان هر دو از بهر صنعت ازین نیست حدی زمین و زمان را (۱۸/۵)

* مکان: ذهب الإشرافيون من الحكماء وأفلاطون إلى أنّ المكان هو البعد المجرد الموجود و هو أطف من الجسمانيات و أكثف المجردات... و سمى ذلك البعد بعداً مفطوراً. (كشاف اصطلاحات، ۱۲۷۷/۲) رازی نیز به مکان نامحدود قول کرده است (نک. مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ص ۱۰۹)

در باب مکان بی‌بعد مادی در «رساله غایة الامکان فی درایة المکان» تاج‌الدین اشنوی به تحقیق و تفصیل بحث شده است. این رساله را سابقاً به عین القضاة منسوب داشته بودند (نک. مجموعه آثار فارسی تاج‌الدین اشنوی، به تصحیح نجیب مایل هروی، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۸؛ ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام مشکور، ص ۲۳۶).

۲. آزرده کرد کزدم غربت جگر مرا گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا (۱/۶)

* در بیت بالا و دیگر متون در مورد واژه «کزدم» به مقاله جلال متینی: «کزدم، کزدم؟» مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۴۷ ارجاع می‌دادند.

۳. در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم صفرا همی برآید از انده به سر مرا (۲/۶)

* صفرا: تولد صفرا اندر فصل تابستان و اندر وقت خشم باشد و از غذاهای گرم و خشک و از کارهای [سخت و بارنج باشد] (الأعراض الطبّیة و المباحث العلائیة، اسماعیل بن حسن جرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۶۲). خشم عظیم صفرا را بجنباند و رنگ روی زرد کند... و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را به قعر تن بازگرداند (همان، ۲۴۹). بهمن نامه، ایرانشاه بن ابی‌الخیر، ص ۵۲۰:

بجوشد ز غم زهره آدمی ازیرا بود زردروی و غمی

۴. هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا (۳۳/۶)

* «سعدی و قضا و قدر»، مهدی محقق، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۷۹ و ۸۰، اسفند ۱۳۵۱.

۵. چه بودت گر نه دیوت راه گم کرد که با موزه درون رفتی به گلزار؟ (۲۷/۹)

* گلزار (؟). چ: «بی‌موزه». بی‌موزه و به یک موزه رفتن گناه بزرگی بوده است. مقاله‌ای در این باب محمود طاووسی نوشته است: «با یک موزه راه رفتن و بی‌موزه راه رفتن»، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، دفتر نخست، به کوشش محمد روشن، ص ۴۱۷. آیا ربط دارد؟

در معنای این بیت نوشته‌اند: اگر شیطان نفس، تو را گمراه نکرده و فریب نداده است، پس چرا با کفش وارد گلزار می‌شوی. یعنی کسی که نسنجیده سخن می‌گوید خود را گرفتار می‌کند و عیب خود را فاش می‌کند (دزفولیان، ۱۳۷۵: ۱۵۰) نیز گفته‌اند: موزه: پای‌افزایی که تا ساق پا و زانوها

را بپوشاند. گلزار در معنی مطلق کشتزار. کشاورزان هنگام ورود به کشتزار کفش‌ها را از پای بیرون می‌آورند تا محصول کمتر آسیب ببیند. از آنجا که گلزار در اکثر شواهد به معنی گلستان و محل روییدن گل است و مراد از گل، گل محمدی است ممکن است ضبط تقوی «بی‌موزه» درست‌تر باشد. آنان که برای گلابکشی در گلستان گل می‌چینند، معمولاً موزه به پا می‌کنند تا خار پای آنان را خسته نکند و شلوارشان پاره نشود (غلامرضایی، ۱۳۷۸: ۱۴۴).

۶. از پس آنکه رسول آمده با وعد و وعید چند گوئی که بد و نیک به تقدیر و قضااست؟ (۱۶/۱۰) * *جامع‌الحکمتین*، ص ۹۷: «... کز پس آمدنِ رسولان و کتابها و امر و نهی و وعد و وعید کسی را عذر نخواهد پذیرفتن، چنانک همی گوید: قوله تعالی «هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَ لَا يُؤَدَّنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ.»

منابع

- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دزفولیان، کاظم. (۱۳۷۵). *دُر لفظ دری*، انتخاب و شرح: کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- شعار، جعفر. (۱۳۷۲). *گزیده اشعار دیوان ناصر خسرو*، تهران: علمی.
- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۸۹). «کیار، تُنبان- تُبان، چابلوس»، *فرهنگ‌نویسی*، بهمن، ش ۳.
- صفری، جهانگیر و ابراهیم ظاهری عبدهوند (۱۳۹۰). «طبقه‌بندی محتوایی مشبّه‌به در دیوان ناصر خسرو»، *مطالعات زبانی بلاغی*، ش ۳، بهار و تابستان.
- عنصری، ابوالقاسم حسن. (۱۳۶۳). *دیوان عنصری بلخی*، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، چ دوم، تهران: کتابخانه‌سنایی.
- عیدگاه طریقه‌ای، وحید. (۱۳۸۶). «شرحی دیگر بر دیوان ناصر خسرو»، *جهان کتاب*، ش ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶.
- غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۸). *گزیده اشعار ناصر خسرو*، چ دوم، تهران: جامی.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار*، (۱۳۸۰). منسوب به قطران، به تصحیح علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.
- کاشغری، محمود بن حسین. (۱۳۷۵). *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه محمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کمال اسماعیل. (۱۳۴۸). *دیوان خَلّاق المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی*، به اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران: کتابفروشی دهخدا.
- محتبی، نصرت‌الله. (۱۳۷۰). «نقد و بررسی کتاب: *گزیده اشعار ناصر خسرو*»، *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، ش ۲۴.
- محمدی، محمدحسین و محمدرضا برزگر خالقی. (۱۳۸۳). *شرح دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، تهران: زوّار.
- مسعود سعد. (۱۳۹۰). *دیوان*، به تصحیح محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مظاهری (سروشیار)، جمشید. (۱۳۸۳). «توضیح درباره برخی از لغات در *دیوان ناصر خسرو*»، *نامه انجمن*، ش ۱۴.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۹۳). *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد البین نیکلسون، تصحیح مجدد و ترجمه: حسن لاهوتی، تهران: میراث مکتوب.
- ناصر خسرو. (۱۳۷۰). *دیوان ناصر خسرو*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- نصرت‌الله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۷۳). *کلبله و دمنه*، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی، چ دهم، تهران: امیرکبیر.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین. (۱۹۷۷ م). *معجم البلدان*، المجلد الخامس، بیروت: دارصادر.